رمان کیمیاگر در آینه ادب پارسی (کیمیاگر نوشته پائولوکوئیلو)

سلیمانی، بلقیس

رمان کیمیاگر در آینه‏ ادب پارسی

کیمیاگر

نوشتهء پائولو کوئیلو

ترجمهء دل‏آرا قهرمان

چاپ چهارم

انتشارات فرزان

تا کنون دو ترجمه از رمان«کیمیاگر»نوشتهء پائولو کوئیلو، نویسندهء برزیلی،در پنج چاپ،منتشر شده است.نخستین‏ ترجمه از آن خانم دل‏آرا قهرمان است که به سال 1374 منتشر شد و چهارمین چاپ آن به سال 1375 وارد بازار نشر شد.اخیرا نیز،نشر«روزبهان»،برگردانی از این اثر را که توسط خانم‏ ناهید ابراهیم‏نژاد صورت گرفته،منتشر کرده است.

ماجرای این داستان بلند چنین است:

جوانی چوپان به نام سانتیاگو از اهالی اسپانیا،خواب‏ می‏بیند که در نزدیکی اهرام مصرف گنجینه‏ای پنهان است،او گله‏اش را می‏فروشد و با راهنمایی و هدایت یک پیر به نام‏ ملکیصدق(از شخصیتهای عهد عتیق)روانهء آفریقا می‏شود.در این میان اتفاقاتی می‏افتد که او را از ادامهء سفر منصرف می‏کند اما نیرویی وی را به ادامهء سفر فرامی‏خواند.مرد جوان با کاروانی راهی مصر می‏شود و در بین راه،زمانی که مجبور شده‏ در واحه‏ای توقف کند،با کیمیاگری که«زبان جهان»را می‏داند و با«روح جهان»در ارتباط است ملاقات می‏کند.کیمیاگر به او کمک می‏کند که به گنجینه‏اش برسد.وی بعد از عبور از دل‏ صحرا،به کنار اهرام می‏رسد و جایی را که قلبش گواهی‏ می‏دهد،می‏کند،اما گنجی نمی‏یابد.در این هنگام سه فراری‏ از جنگ قبایل،آنچه را دارد از او می‏گیرند.وقتی که این سه تن‏ (به تصویر صفحه مراجعه شود) دلیل حفاری وی را می‏پرسند،مرد جوان مجبور می‏شود، ماجرای خواب خود را بگوید.یکی از مردان با شنیدن ماجرای‏ خواب،می‏گوید که او نیز خواب دیده که در اسپانیا در کلیسایی‏ مخروبه،کنار یک درخت سپیدار،جایی که محل استراحت‏ چوپانان و گله‏هایشان است،گنجی پنهان است،اما او آن قدر احمق نیست که به یک خواب چنین ارزشی دهد و به سفری دور و دراز بپردازد.مرد جوان با اطلاع از خواب راهزن،به اسپانیا می‏رود و در حوالی کلیسای مورد نظر گنج را می‏یابد.

رمان«کیمیاگر»،داستانی جذاب و شیرین دارد و با اینکه‏ عنصر اساسی رمانهای آمریکایی لاتین یعنی«سکس»،که‏ معمولا باعث جذابیت کاذب چنین آثاری است،در این داستان‏ غایب است؛خواننده،مشتاقانه ماجرای کتاب را دنبال می‏کند. با این حال،عنصر اساسی‏تر رمانهای این منطقه،یعنی خیال، رؤیا و فرا واقعیت در عالی‏ترین و در عین حال کلاسیک‏ترین‏ شکلش در این اثر حضور دارد.

«کیمیاگر»،تنها رمانی ماجراجویانه نیست.نویسنده در این‏ اثر اندیشه‏هایی فلسفی و عرفانی نیز مطرح می‏کند.او از«روح‏ جهان،«زبان جهان»و«افسانهء شخصی»سخن می‏گوید و نوعی تفکر«وحدت وجودی»را مطرح می‏کند.

هدف این نوشته،طرف و تبیین و نقد و بررسی این رمان به‏ شیوهء معمول نیست،بلکه قصد آن است که گفته شود طرح و داستان رمان«کیمیاگر»،به نوعی برگرفته شده از آثار ادبی‏ مشرق زمین،به ویژه ایران است.داستان یاد شده را می‏توان در دو اثر مهم ادبی ایران،«مثنوی معنوی»و«عجایب نامه»خواند. در دفتر ششم«مثنوی معنوی»اثر ارجمند مولانا جلال الدین‏ محمد بلخی،این داستان ذیل حکایت«مجاهدی که از تلاش و مجاهدت دست برنمی‏دارد،اگرچه می‏داند که عطاء حق چنان‏ به او می‏رسد که در وهم او می‏گنجد»آمده است و این گونه‏ آغاز می‏شود:

«بود یکی میراثی مال و عقار جمله را خورد و بماند او عور و زار

مال میراثی ندارد خود وفا چون به ناکام از گذشته شد جدا

او نداند قدر هم کاسان بیافت‏ کو به کدّ و رنج و کسبش کم شتافت

قدر جان زان می‏ندانی ای فلان‏ که بدادت حق به بخشش رایگان

نقد رفت و کاله رفت و خانه‏ها ماند چون جغدان در آن ویرانه‏ها

گفت یا رب برگ دادی رفت برگ‏ یا بده برگی و یا بفرست مرگ

چون تهی شد یاد حق آغاز کرد یا رب و یا رب اجر نی ساز کرد»

(4210-4205)

آنگاه مولانا بنابر ساخت و سنت«مثنوی»دربارهء دعا و حاجت سخنانی نغز و پر مایه می‏گوید و بعد از آن به داستان روی‏ می‏آورد.در این قسمت داستان،برای مرد به فقر دچار شده، دقیقا آن چیزی رخ می‏دهد که برای شخصیت داستانی‏ پائولو کوئیلو رخ داده است،یعنی هر دو خواب می‏بینند که در فلان جا،در مصر گنجی پنهان است:

«مرد میراثی چو خورد و شد فقیر آمد اندر یا رب و گریه،نفیر

خود کی کوید این در رحمت نثار که نیابد در اجابت صد بهار

خواب دید او هاتفی گفت او شنید که غنای تو به مصر آید پدید

رو به مصر آنجا شود کار تو راست‏ کرد کدیّت را قبول او مرتجاست

در فلان موضع یکی گنجی‏ست زفت‏ در پی آن بایدت تا مصر رفت

بی‏درنگ همین زبغداد ای نژند رو به سوی مصر و منبت‏گاه قند»

(4240-4235)

سپس هر دو شخصیت در طلب گنج روانهء مصر می‏شوند و در این راه حوادثی بر آنان می‏گذرد که واسط بین ابتدا و پایان‏ داستان است.این واسط در رمان«کیمیاگر»چنین است که مرد جوان پس از از دست دادن پولهای خود مجبور می‏شود در مغازهء بلورفروشی کار کند.و هنگامی که با کاروانیان روانهء مصر می‏شود،با کیمیاگری آشنا می‏شود و در راه رسیدن به اهرام،به‏ چنگ جنگویان می‏افتد و در داستان«مثنوی معنوی»مرد میراثی فقیر پس از آنکه وارد مصر می‏شود،دچار فقر و گرسنگی‏ می‏شود و تصمیم می‏گیرد گدایی کند.شرم او را از گدایی منع‏ می‏کند اما گرسنگی او را وامی‏دارد تا شب هنگام به کوچه و خیابان رود تا از مردم کمگ گیرد.عسس او را می‏گیرد و به‏ گمان دستگیری یک دزد،او را مورد ضرب و شتم قرار می‏دهد.

شگفت‏انگیزترین قسمت ماجرا در هر دو مورد،آغاز و پایان‏ داستان است که به یک طریق است:در آغاز،هر دو شخصیت‏ خواب یافتن گنجی را در مصر می‏بینند و در پایان نیز هر دو به‏ یک طریق به گنج واصل می‏شوند.در رمان«کیمیاگر»بعد از آنکه سانتیاگو مورد ضرب و شتم فراریان جنگ قرار می‏گیرد و حکایت خواب و سفر به مصر را برای آنان نقل می‏کند،یکی از راهزنان او را از خواب خود و نشانی گنجی که در خواب دیده‏ آگاه می‏کند و سانتیاگو با برگشتن به موضعی که وی نشان داده‏ گنج را می‏یابد.

مرد میراثی فقیر در«مثنوی معنوی»نیز بعد از آنکه ماجرای‏ خواب و آمدن به مصر را برای عسس نقل می‏کند،از عسس‏ می‏شنود که:

«گفت نه دزدی تو و نه فاسقی‏ مرد نیکی لیک گول و احمقی

بر خیال و خواب چندین ره‏کنی‏ نیست عقلت را نسوی روشنی

بارها من خواب دیدم مستمر که به بغداد است گنجی مستتر

در فلان سوی و فلان کویی دفین‏ بود آن خود نام کوی این حزین

هست در خانهء فلانی،رو بجو نام خانه و نام او گفت آن عدو

دیده‏ام خود بارها این خواب من‏ که به بغدادست گنجی در وطن

هیچ من از جا نرفتم زین خیال‏ تو به یک خوابی بپایی بی‏ملال؟!

خوب احمق لایق عقل ویست‏ همچو او بی‏قیمت است و لاشی است

(4315-4310)

که در واقع عسس،نشانی خانهء مرد فقیر را می‏دهد.اما جالب این است که هر دو شخصیت بعد از آنکه در می‏یابند گنج‏ وعده داده شده در موطن خود آنان است با دلی شاد و خندان به‏ موضع اول برمی‏گردند و گنج را می‏یابند.

در رمان«کیمیاگر»،آغاز فصل اول کتاب به عینه آغاز فصل‏ آخر کتاب است،یعنی داستان از مکانی آغاز می‏شود که گنج در آن پنهان است و در همان مکان نیز پایان می‏یابد.

در«مثنوی»نیز داستان با بازگشت مرد فقیر به موطن و خانهء خود و یافتن گنج پایان می‏یابد:

«بازگشت از مصر تا بعداد او

ساجد و راکع ثناگر شکرگو

جمله ره حیران و مست او زین عجیب

زانعکاس روزی و راه طلب»

(4335)

اما هدف مولانا از طرح این حکایت با آنچه بعدها پائولوکوئیلو،مطرح می‏کند،متفاوت است.قصد مولانا در این حکایت آن است که بگوید گنج مقصود در خانهء وجود آدمی‏ است و آدم سیر در آفاق می‏کند تا نشانه‏های گنج درون را دریابد،چنان که حافظ می‏گوید:

«سالها دل طلب جام جم از ما می‏کرد آنچه خود داشت زبیگانه تمنا می‏کرد»

استاد عبد الحسین زرین کوب در کتاب ارزشمند«بحر در کوزه»،در باب مقصود مولانا از طرح حکایت مورد بحث‏ می‏گوید:

«این انعکاس روزی که به تقریب آن مقصود طالب با وجود درد طلب از جایی که نه انتظار اوست برمی‏آید،نزد مولانا مبنی‏ بر آن است که انسان عجز خویش را درک کند و اسباب را وسیلهء نیل به مراد نپندارد.البته وقتی حکمت و مشیت حق مقید و محدود به اسباب نیست،خوف و رجا در انسان باقی می‏ماند، احتمال معجزه و برهان نفی نمی‏شود و انسان احساس می‏کند کار حق موقوف اسباب نیست بسا که کژروی به احساس انجامد و خداوند حتی گاه گمراهی را منهج ایمان کند».(1)

در ادبیات داستانی همواره حکایت مردانی ک در طلب گنج‏ و یا طی طریقی جهت رسیدن به مقصودی یا مقصدی هستند، از جانب نویسندگان،مستعد نوعی پرداخت داستانی،تشخیص‏ داده شده.چنان که رمانهایی همچون«تام جونز»،«دن کیشوت» و«جزیره گنج»بر این اساس پرداخت شده‏اند.زیرا سیر و سفر حوادثی پیش می‏آورد که می‏توان از آنها جهت آفرینش داستانی‏ جذاب استفاده کرد.سفر فردی از کشوری به کشور دیگر و از قاره‏ای به قارهء دیگر به طلب متاع وسوسه‏انگیزی همچون«گنج» ماجراهایی را در پی‏دارد که به خوبی می‏توان عنوان رمان و داستان را بر آنها نهاد،و پائولوکوئیلو،قطعا زمانی که این‏ حکایت شرقی-اسلامی را شنیده است،به فوریت به امکان‏ نهفته در دل این حکایت،برای نوشتن داستانی بلند پی برده‏ است.به نظر می‏رسد پائولوکوئیلو نیز از این حکایت برای بیان‏ سخنی عرفانی و فلسفی استفاده کرده است.وی در جای جای‏ داستان از عبارت«افسانهء شخصی»استفاده می‏کند،که به نظر می‏رسد از جهتی می‏تواند،مفهومی امروزی،خاص جامعهء فردگرا و انسان مدار امروز باشد.و از جهتی می‏توان از آن‏ تلقی‏ای دینمدارانه داشت.نویسنده از عناصر مذهبی و دیدگاههای دینمدارانه در کل اثر خود به ویژه برای بیان عبارت‏ «افسانه شخصی»استفاده کرده است.وی در تعریف«افسانه‏ شخصی»می‏گوید:

«افسانه شخصی چیزی است که تو همیشه آرزو داری که‏ انجام دهی.»(2)اما اجرای این خواست،جز از طریق یاری«روح‏ جهان»و همهء عناصر هستی امکان‏پذیر نیست و البته روح جهان‏ از دیدگاه نویسنده،جزئی از روح خدا و روح آدمی است.(3)

بدین‏سان او این حکایت را با پرداختی داستانی،کمابیش‏ امروزی کرده است؛کاری که متأسفانه نویسندگان ما با وجود داشتن میراث فرهنگی عظیم و سترگ ایران زمین و اولویت آنها در استفاده از چنین میراثی کمتر میل به آزمودن آن دارند؛به‏ تعبیری:

«آب در کوزه و ما تشنه لبان می‏گردیم‏ یار در خانه و ما گرد جهان می‏گردیم.»

در کار پائولوکوئیلو و حکایت پرداخت شدهء مولانا جلال الدین این شباهت دیگر را نیز می‏توان یافت که هر دو بر «نشانه»ها،برای یافتن گنج و تحقق«افسانه شخصی»تأکید می‏کنند.در حقیقت شخصیتهای داستانی این دو اثر،به سبب‏ آشنایی با زبان نشانه‏ها موفق به یافتن گنج می‏شوند.شاید اولین‏ نشانه،همان خوابی است که هر دو می‏بینند و در نهایت نیز هر دو با درک نشانه‏ها به موطن اصلی خود برمی‏گردند و گنج را می‏یابند.البته در حکایت پائولوکوئیلو،استفاده وسیعتری از زبان نشانه‏ها-که در حقیقت زبان مشترک جهان هستند-شده‏ است.

در اثر خواندنی محمد بن محمود همدانی،یعنی کتاب‏ «عجایب نامه»نیز حکایتی به مضمون بیان شده،آمده است که‏ بدون هیچ توضیحی،این حکایت را در اینجا می‏آوریم و قضاوت را بر عهدهء خوانندگان می‏گذاریم.این حکایت در فرهنگ«برهان قاطع»ذیل واژهء«زهمن»نیز آمده است.

«گویند مردی را زنی درویش بود،خانه‏یی داشت،نام او زهمن.به خواب دید که گنجی باید به دمشق،این مرد اعتماد نکرد،تا چند بار به خواب دید،به حکم انکه درویشی بود به‏ دمشق آمد و در میان شهر می‏گردید،درمانده،مردی گفت:از کجایی؟گفت:از ری.گفت:به چه کار آمده‏ای؟گفت:از حماقت و ادبار به خواب دیدم که به دمشق گنجی بیابم.این مرد بخندید و گفت:چندین سال است که من به خواب می‏بینم که‏ در ری خانه‏یی است که آن را زهمن خوانند و در آن خانه گنجی‏ است،بر خواب اعتماد نکردم،تو مردی سلیم دلی.رازی چون‏ این بشنید باز گردید و به خانهء خود درآمد و زهمن را می‏کند،تا هاونی بیافت زریّن،سی من و از آن توانگر شد».(4)

پانویس:

1.زرین‏کوب،عبد الحسین؛«بحر در کوزه»انشارات علمی، ص 444.

2.کوئیلو پائولو،«کیمیاگر»،ترجمهء دل‏آرا قهرمان،انتشارات فرزان‏ -ص 24.

3.همان،ص 145.

4.محمد بن محمود همدانی،«عجایب نامه»،ویرایش جعفر مدرس‏ صادقی،نشر مرکز،ص 197